



محمد سعید عبداللهی

دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق

آنتونی کنی^۱، فیلسوف تحلیلی نامدار انگلیسی در زمینه‌هایی مانند فلسفه دین، فلسفه ذهن، فلسفه زبان و تاریخ فلسفه دستی بر آتش دارد و کتاب‌ها و مقالات پرشمارش گواه تخصص و تبحر او در کارزارهای جدی فلسفه است. داستان زندگی کنی بسیار خواندنی است و اشاره بدان مجالِ فراخ و مفصل می‌طلبد. «راهی از رم» و «زندگی در آکسفورد» دو زندگینامه خودنوشتی‌اند که آنتونی کنی به زیبایی هرچه تمام در باب ماجراهایی که از سر گذرانده است، نوشته است. برای نمونه ماجرای کنی و دین، داستان جذابی است که علاقه‌مندان به این فیلسوف می‌توانند آن را از زمانی که وی در رم به کسوت کشیشی کاتولیک در می‌آید دنبال کنند و در ادامه ببینند که چگونه وی سال‌ها بعد در لیورپول و نزد اسقفی اعظم و مهم، آن لباس و کسوت را کنار گذاشته و در جرگه لادریان در می‌آید. کنی هیچ‌گاه ملحد نشد و در قامت یک محقق و نه یک مسیحی دوازته، کتاب‌های مهمی در فلسفه دین نوشت.^۲

آنتونی کنی دانشی بی‌اندازه در باب یونان باستان و الهیات مسیحی و فلسفه مدرسی دارد. سرآغاز تحصیلات آکادمیک او نیز بیانگر همین معناست. ماجرای فلسفی کنی از دانشگاه گریگوری رم و تحصیل در رشته الهیات مسیحی شروع می‌شود. کتاب‌ها و مقالات او در زمینه ارسطو و اخلاق نیز نشان از چیره‌دستی او در این بحث دارد. آکونیناس نیز یکی از کسانی است که کنی دو کتاب جداگانه و چندین مقاله در بابش نوشته است و همین امر او را به یک از پژوهشگران مهم در اندیشه آکونیناس تبدیل کرده است.

پس از تحصیل در شهر رم، آکسفورد جایی است که آنتونی کنی برای ادامه تحصیل خود در فلسفه انتخاب کرد و نرم‌نمک خود را در جرگه فیلسوفان تحلیلی وارد کرد. کنی که به‌خوبی سنت باستان و دوره قرون وسطی را می‌شناخت، حال که با اندیشه‌های فیلسوفان برجسته تحلیلی مانند فرگه و ویتگنشتاین آشنا شده بود تلاش کرد تا بر خلاف جریان رایج میان این دو سنت آشتی دهد. کنی ارادتی بی‌اندازه به ارسطو و آکونیناس داشت و این امر را آشکارا در سیر اندیشه او می‌توان مشاهده کرد. او در پایه‌گذاری مکتب تومیسم تحلیلی نقش ویژه‌ای داشت و در این مسیر کمک‌های ارزشمند پیتر گیچ را نیز در کنار خود داشت. آنها به دنبال آن بودند که قرارتی جدید از اندیشه آکونیناس به دست دهند.

تاریخ فلسفه چهارجلدی آنتونی کنی نیز یکی دیگر از زمینه‌هایی است که در آن نشان داده است به‌خوبی می‌تواند اثری بیافریند که هم مخاطب عام و مخاطب متخصص و آکادمیک را شگفت زده کند. این نکته را از خاطر نبرید که او چهار جلد فلسفه را یک‌تنه نوشته است و سعی کرده با بیانی شیوا و همه‌فهم و بدون از قلم انداختن نکات دشوار تاریخ فلسفه، مهم‌ترین اندیشه‌های فلسفی را در اختیار مخاطب خود قرار دهد. او همچنین تاریخ فلسفه‌ای یک‌جلدی و مختصر دارد که آن نیز در جای خود خواندنی است. خوشبختانه هر دو تاریخ فلسفه به زبان فارسی ترجمه و در اختیار علاقه‌مندان است.

از دیگر زمینه‌هایی که می‌توانی کنی را در آن متخصص دانست، فلسفه ویتگنشتاین است. کتاب او در باب ویتگنشتاین که در سال ۱۹۷۳ منتشر شد آن اندازه خواندنی و دقیق بود که هنوز نیز پس از گذشت سال‌ها برای اهل تحقیق و پژوهش منبعی مهم و کاربردی به شمار می‌آید. کنی ویتگنشتاین را بزرگ‌ترین فیلسوف قرن بیستم می‌داند و بر این باور است که بصیرت‌های فلسفی او در بسیاری از زمینه‌های فلسفی درخور تامل است. کتاب دیگر او در زمینه فلسفه ویتگنشتاین «میراث ویتگنشتاین» است که در سال ۱۹۸۴ نوشته شده است. آنچه در ادامه می‌آید ترجمه مقاله‌ای از آنتونی کنی است که در سال ۲۰۱۳ منتشر شده است.^۳

۱۱۱

چکیده

سه بن‌مایه ضروری برای یک نظام اخلاقی وجود دارد. جامعه اخلاقی، ارزش‌های اخلاقی و کد اخلاقی. اخلاقی صرفاً خصوصی نمی‌تواند چیزی بیش از زبانی یک‌سره خصوصی باشد. زندگی اخلاقی جامعه دربردارنده پیگیری مشترک ارزش‌های غیرمادی است. این همان چیزی است که اخلاق را از اقتصاد متمایز می‌کند. این پیگیری در چهارچوبی انجام می‌شود که انواع خاصی از رفتار را به کاری می‌نهد. این امر است که اخلاق را از زیبایی‌شناسی جدا می‌کند. قوانین اخلاقی توسط جامعه اخلاقی به روشی مشابه روشی که دستور زبان و نحو توسط جامعه زبانی پدید می‌آید، ایجاد می‌شود.

۱۱۱

سه بن‌مایه برای اخلاق ضروری است. جامعه اخلاقی، مجموعه‌ای از ارزش‌های اخلاقی، و کد اخلاقی. این هر سه لازم‌اند و هیچ کدام به‌تنهایی کافی نیست.

نخست، داشتن اخلاق خصوصی محض به همان اندازه‌ای غیرممکن است که داشتن یک زبان خصوصی^۵ محض غیرممکن است و همچنین به دلایل بسیار دیگری که مشابه دلیل گفته‌شده‌اند.

دوم، زندگی اخلاقی جامعه دربردارنده پیگیری مشترک ارزش‌های غیرمادی است. ارزش‌هایی مانند انصاف، حقیقت، رفاقت و آزادی. این ماهیت ارزش‌های پیگیری شده است که میان اخلاق و اقتصاد فرق می‌نهد. سوم، این پیگیری در چهارچوبی انجام می‌شود که انواع

خاصی از رفتارهای ممنوع را حذف می‌کند. این نکته اخلاق را از زیبایی‌شناسی متمایز می‌کند که آن نیز به دنبال ارزش‌های غیرمادی است. پاسخ به پرسش «چه کسی منع می‌کند؟» این است که آنها اعضای جامعه اخلاقی هستند. عضویت در یک جامعه اخلاقی مشترک مستلزم عضویت در یک کد مشترک است.

بنابراین اجازه دهید این سه نکته را با جزئیات بیشتری بررسی کنیم. براساس توصیه‌گرایی غالب ریچارد هر^۴، قانونگذار اخلاقی ضرورتاً منحصر در یک فرد بود. تنها چیز لازم برای قضاوتی اخلاقی این بود که فرد باید توصیه‌ای فراهم آورد که بشود برای هر عامل اخلاقی دیگری در موقعیت‌های مشابه اعمال شود- که به تعبیر هر^۴ «جهان‌شمول» بود. هیچ محدودیتی در محتوای این توصیه وجود نداشت و نیازی به موافقت شخص دیگری در قضاوت نبود. تنها شرط منطقی این بود که کلیت توصیه‌های فرد باید سازگار باشد و تناقضی نداشته باشد.

باری، این توصیه برای افراد دیگری غیر از توصیه‌کننده قابل اجرا بود. این همان چیزی بود که از مفهوم جهانی شدن مراد می‌شد. اما این امر به‌طور فرضی در مورد دیگر افراد در شرایط مشابه توصیه‌کننده به کار برده می‌شود. فارغ از اینکه آیا کسی واقعاً در آن شرایط بوده یا نبوده است، به این معنا می‌توان گفت که اخلاق هر، اخلاقی خصوصی بود.

پیش‌تر گفته‌ام که داشتن اخلاق خصوصی محض به همان اندازه‌ای غیرممکن است که داشتن یک زبان خصوصی محض غیرممکن است و همچنین به دلایل بسیار دیگر. استدلال ویتگنشتاین این بود که معنی دادن به یک اصطلاح با یک تعریف ظاهری خصوصی غیرممکن است، زیرا با چنین رویه‌ای تفاوتی بین درست بودن ظاهری چیزی و درست بودن حقیقی آن وجود نخواهد داشت. اخلاق خصوصی نیز چنین داستانی دارد. توصیه جهان‌شمول صادقانه یک فرد نمی‌تواند توسط هیچ فرد دیگری مورد ایراد قرار گیرد و بنابراین باز هم برای توصیه‌کننده تفاوتی بین درست بودن و به‌ظاهر درست بودن وجود ندارد.

برای اینکه اخلاقی وجود داشته باشد، باید یک جامعه اخلاقی وجود داشته باشد و جامعه‌های اخلاقی با انتخاب فردی کنار هم قرار نمی‌گیرند. همه ما در جامعه‌هایی اخلاقی متولد شده و در آن بزرگ شده‌ایم. با بهره از استعاره کانتی^۷، ما داوطلب نیستیم، بلکه سرباز وظیفه در قلمرو غایبات هستیم. اما تعیین محدوده جامعه اخلاقی‌ای که فرد به آن تعلق دارد موضوعی قابل بحث است. آیا باید این محدوده را «کل نژاد بشر» بخوانیم؟ دفعات مختلف و مکان‌هایی بوده است که جامعه اخلاقی موثر بسیار کوچک‌تر بوده است. ساکنان یک شهر، افراد یک قبیله و شهروندان یک ملت.

رواقیون^۸ بر این باور بودند که هر یک از مادر مجموعه‌ای از دایره‌های متحدالمرکز قرار داریم. اولین دایره‌ای که ذهن فردی من را احاطه کرده است دربردارنده بدن من و نیازهای آن است. دومی، دربردارنده خانواده نزدیک و درجه یک من و سوم و چهارم دربردارنده اعضای دیگر خانواده من است. در ادامه حلقه‌های همسایه‌ها در فواصل مختلف به‌علاوه دایره‌ای که دربردارنده همه موهطنان من است، می‌آیند. بیرونی‌ترین و بزرگ‌ترین دایره کل نژاد بشر را در بر می‌گیرد. اگر فضیلت‌مند باشم سعی می‌کنم این دایره‌ها را به هم نزدیک کنم و با پرسرموها طوری رفتار کنم که انگار برادر هستند و همواره افراد را از حلقه‌های بیرونی به حلقه‌های درونی منتقل کنم. هیروکلس^۹ که این شرح پیشرفت اخلاقی را توضیح داد، تنها چند سال پس از موعظه عیسی نوشت که همسایه‌ای را که باید همان‌طور

اندیشه

ترجمه مقاله‌ای از آنتونی کنی، فیلسوف نام‌آشنای آکسفوردی

جوهر اخلاق



که خویش را دوست دارم دوست داشته باشم، می‌تواند متعلق به فرقه یا گروه یا ملت دیگری باشد.

از زمان میشل دومونتسی^{۱۰} برخی افراد، جامعه اخلاقی را فراتر از نوع بشر به دیگر موجوده‌های ذی‌شعور تعمیم داده‌و ادعا می‌کنند که حیوانات نیز دارای ادعای برابر با انسان‌ها هستند. منبع اصلی فلسفی این ایده، فایده‌گرایی جرمی بنتام گربه‌دوست است. اما او با قرار دادن معیار عالی اخلاقی، امر احساسی (به گفته او شادی یا لذت یکی است) مناسب دانست که حیوانات را متعلق به جامعه اخلاقی خود بدانیم، زیرا حیوانات و انسان‌ها هر دو، احساس لذت و درد می‌کنند.

این امر در درازمدت یکی از مهم‌ترین پیامدهای گسست بنتام^{۱۱} از سنت اخلاقی کلاسیک و مسیحی‌ای بود که بالاترین ارزش اخلاقی را در فعالیت‌های نه حسی بلکه عقلی می‌دانست و حیوانات غیرعقلانی را خارج از اجتماع اخلاقی می‌پنداشت. به نظر من حق با سنت مسیحی بود؛ فقط موجوداتی که تکالیف دارند حق دارند و حیوانات غیر انسانی هیچ تکلیفی به عهده ندارند. یک سنگ خوب فضیلت‌های خاص خود را دارد، اما آنها فضایل اخلاقی نیستند.

دوم، من استدلال می‌کنم که زندگی اخلاقی جامعه، دربردارنده پیگیری مشترک ارزش‌های غیر مادی مانند انصاف، حقیقت، رفاقت و آزادی است. این ماهیت ارزش‌های دنبال‌شده است که اخلاق را از اقتصاد جدا می‌کند. اما ارزش‌های فردی جدا از یکدیگر دنبال نمی‌شوند. دنبال کردن این ارزش‌ها همان کاریست فضایل اخلاقی است و این فضایل یک‌وحدت را تشکیل می‌دهند. چندین ارزش به‌عنوان بن‌مایه‌های یک زندگی خوب، برای فرد و برای جامعه دنبال می‌شود. در گره زدن ارزش‌های فردی است که مفهوم شادی نقش مهمی در اخلاق بازی می‌کند.

نکته سوم من این است که کاربست فضایل، پیگیری خیرهای غیر مادی، در چهارچوبی انجام می‌شود که انواع خاصی از رفتارهای ممنوع را حذف می‌کند. این امر اخلاق را از زیبایی‌شناسی متمایز می‌کند، که آن نیز به دنبال ارزش‌های غیرمادی است.

بسیاری از مردم با دیده تردید به این ایده می‌نگرند که برخی از دسته بندی‌های عمل یکسره ممنوع هستند. می‌پرسند این ممنوعیت‌های مطلق از کجا می‌آید؟ مومنان آنها را از جانب خدا می‌بینند. اما به نظر نمی‌رسد که آنها نیز بین خود توافق داشته باشند که کدام اعمال را خداوند مطلقاً ممنوع کرده است. حتی اگر چنین بود، چگونه می‌توانستند کافران از متقاعد کنند؟ از طرفی آیا می‌توان نهی مطلق بدون منع‌کننده داشت؟

معتقدم که این ممنوعیت‌ها نیازی به سرچشمه گرفتن از منبعی خارج از جامعه، مانند خدای متعال ندارند. پیشنهادم این است که جامعه اخلاقی قوانین اخلاقی را همان‌گونه که جامعه زبانی قواعد دستور زبان و نحو را ایجاد می‌کند، پدید آورد. قواعد اخلاقی، مانند قواعد زبانی، ممکن است با تغییر جامعه تغییر کنند. اما تا زمانی که مجموعه‌ای از چنین قواعدی در کار نباشد، جامعه به سوی هرج‌ومرج فرو می‌ریزد، زیرا زبان، بدون شکلی از دستور زبان یا نحو، به شکلی ناسازوار از هم می‌پاشد. حتی عابدترین افراد نیز معتقد نیستند که خداوند قواعد زبانی را به‌گونه‌ای ابلاغ می‌کند که دستورات اخلاقی را ابلاغ می‌کند. در پیدایش، خداوند به آدم نام حیوانات را می‌آموزد. اما کتاب مقدس نیز پیشنهاد نمی‌کند که خداوند دستور زبان و نحو را به او یاد داده است. حتی اگر چامسکی درست بگوید که محدودیت‌های ذاتی در نوع زبان‌ها وجود دارد، بیشترین چیزی که خداوند در قلب ما نوشته است مجموعه‌ای از قواعد گرامر عمیق است. قوانین زبانی که ما از آنها اطاعت می‌کنیم، قوانینی هستند

که برای خودمان وضع کرده‌ایم، با انطباق روزانه خود با قراردادهایی که آنها را در بر می‌گیرند.

این ایده که قواعد اخلاقی از درون خود اجتماع اخلاقی سرچشمه می‌گیرد، توسط امانوئل کانت در کتاب بنیاد قاعده‌الطبیعه اخلاق^{۱۲} به شکلی زیبا ترسیم شد. کانت گفت که هر انسانی عضو قلمرو غایبات است، اتحادیه‌ای از موجودات عاقل تحت قوانین مشترک. اراده من تنها تا آنجا عقلانی است که اصول آن-اصولی که براساس آنها انتخاب می‌کند-می‌تواند قوانین جهانی شوند. عکس آن این است که قانون جهانی، قانونی است که توسط اراده‌های عقلانی مانند اراده من ساخته می‌شود. بنابراین یک موجود عاقل فقط تابع قوانینی است که توسط خودش وضع شده و در عین حال جهانی هستند. در قلمرو غایبات، همه ما هم قانونگذار هستیم و هم تابع. کانت برای موجودی الهی که نه‌تنها عضو، بلکه رئیس قلمرو غایبات بود، جا باز کرده قانون‌گذاری که مشمول قانون نبود. بدون شک انجام این کار برای او عابدانه و عاقلانه بود. اما راستش را بگویم، جزه ضروری نظام فکری او نبود. به‌جای قلمرو غایبات می‌توانیم جمهوری غایبات را قرار دهیم که در آن اعضا به جای تابعیت، شهروند هستند. در چنین جمهوری‌ای یک دموکراسی مستقیم وجود دارد. نه نماینده‌گونه؛ همه قانونگذار هستند و هیچ‌کس بالاتر از قانون نیست.

بنابراین، جامعه اخلاقی چنین است. جامعه‌ای است که ممنوعیت‌هایی را صادر و اجرا می‌کند که فعالیت‌های اعضای خود را محدود می‌کند. در میان این محدودیت‌ها، اعضای جامعه ارزش‌های غیرمادی‌ای را که زندگی اخلاقی جامعه را تشکیل می‌دهند، دنبال می‌کنند. از این‌رو، سه بن‌مایه‌ای که در ابتدای این مقاله شناسایی کردیم، در کنار هم قرار می‌گیرند تا اخلاق را تشکیل دهند.

۱. پی‌نوشت‌ها

1. ANTHONY KENNY

برخی از آثار مهم آنتونی کنی عبارتند از:

عمل، عاطفه و اراده (۱۹۶۳)

دکارت (۱۹۶۸)

راه‌های پنج‌گانه (۱۹۶۹)

ویتگنشتاین (۱۹۷۳)

اخلاق ارسطو (۱۹۷۸)

نظریه ارسطو در با اراده (۱۹۷۸)

آکونیناس (۱۹۸۰)

میراث ویتگنشتاین (۱۹۸۳)

ایمان و عقل (۱۹۸۳)

دیدگاه آکونیناس درباره ذهن (۱۹۹۳)

فرگه (۱۹۹۵)

نظر آکونیناس در باب وجود (۲۰۰۲)

خدای ناشناخته: مقاله‌های لادری گرایانه (۲۰۰۴)

۲. کتاب «ایمان چیست» او سال‌ها پیش در ایران ترجمه و توسط نشر هرمس روانه بازار شده است.

۳. پیترگیچ در ۲۹ مارس ۱۹۱۶ در لندن به دنیا آمد. پدرش جرج هندر گیچ، دانش‌آموخته کالج تربیتی در کمبریج و استاد فلسفه در لاهور بود. مادرش الینورا از گونیا نیز فرزند پدر و مادری مهاجر از لهستان بود و هنگامی که پیتر تنها چهار سال داشت از پدر او جدا شد. پیتر گیچ پس از این در سال‌های ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۴ تحصیلات دانشگاهی‌اش را در کالج بالیول در شهر آکسفورد گذراند و از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۱ در کمبریج به پژوهش‌های فلسفی پرداخت‌واز سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۶۶ در دانشگاه بیرمنگام به تدریس پرداخت تا جایی‌که به‌عنوان نخستین «استاد منطق» در گروه فلسفه دانشگاه لیدز استخدام و در سال ۱۹۸۱

بازنشسته شد. گیچ فیلسوفی است که در منطق، فلسفه تحلیلی زبان و مابعدالطبیعه و فلسفه اخلاق تلاش و زحمت بسیار زیادی کشیده است. علاقه بسیار زیاد گیچ به توماس آکونیناس بر کسی پوشیده نیست. او در پرداختن به مسائل فلسفی معاصر سعی دارد تا با بازگشت به آرا و نظریات توماس به تقریر و تبیینی جدید از مسائل دست یابد. اما نباید از یک نکته غافل شد و آن تأثیر عمیق ویتگنشتاین بر گیچ است. اگر به کتاب‌ها و مقالات گیچ با دقت نگاه کنیم، ردپای ویتگنشتاین را به وضوح می‌توانیم ببینیم.

آنتونی کنی کسی است که هم آنسکوم و فلسفه‌اش را به‌خوبی می‌شناخت و هم با پیتر گیچ، دوستی درینه و هم‌فکری بسیار داشت. آنتونی کنی و گیچ، با آنکه هر دو در تاسیس مکتب «توماس‌گرایی تحلیلی» نقش داشتند، اما کنی در تاریخ فلسفه‌اش گیچ را بنیان‌گذار این مکتب جدید فکری می‌داند و می‌گوید: «گیچ شاگرد حواس‌جمع نوشته‌های توماس آکونیناس بود و بینش‌های او را به نحوی ارائه می‌کرد که فاقد بی‌نظمی نومدرسیان باشد. او معروف به بنیاگذار مکتب فکری جدیدی به نام توماس‌گرایی تحلیلی شد.»

4. The Essence of Morality, ANTHONY KENNY, European Review, Vol. 21, No. S1, S123–S126. Published by Cambridge University Press on behalf of Academia Europæa 2013.

۵. انکار زبان خصوصی، به‌عنوان یک مبنای فلسفی، راهی در تفسیر و تبیین زبان فراروی ویتگنشتاین نبوده است که می‌تواند به جای بیان ناپذیری گزاره‌های دینی در «رساله»، تصوّر دیگری عرضه کند و از نقش «خدا»، «گناه» و مانند آن سخن بگوید. بیان تأثیرگذار و نافذ ویتگنشتاین در انکار زبان خصوصی و تشبیه زبان به بازی، به‌عنوان فعالیتی انسانی و قاعده‌مند، توانست انحصار زبان در صورت واقع‌نما و علمی را در هم شکند و برای صورت‌های دیگر زبانی نیز اهمیت و معنا قائل شود. استدلال علیه زبان خصوصی امکان یا عدم امکان زبان خصوصی یکی از جدی‌ترین موضوعات فلسفی ویتگنشتاین متاخر است که بحث‌های فراوانی را میان فیلسوفان برانگیخته است. آیا می‌توان زبان خصوصی داشت؟ آیا می‌توان زبانی ابداع کرد که به نحو خصوصی و دل‌خواهی به احساسات و عواطف یک کاربر زبان ارجاع دهد؟ تصور کنید یک رایبسنون کرورونه در جزیره‌ای دورافتاده زندگی می‌کند. البته با این تفاوت که او به‌طور مادرزاد در آنجا است و تمام توانایی‌های یک انسان را برخوردار است. یکی از قابلیت‌های وی قدرت ساختن مفاهیم است. سوال این است که آیا امکان دارد وی به مدد مفاهیمی که می‌سازد، برای خود زبانی خصوصی بسازد؟

پاسخ ویتگنشتاین به این پرسش منفی است. در تفکر سنتی، معنا امری ذاتی است. هنگامی‌که به نظریات فیلسوفان مسلمان و مسیحی در قرون وسطا و حتی دوره جدید می‌نگریم، شاهد هستیم که بسیاری از آنان لفظاً رادال بر معنای ذهنی و معنای ذهنی رادال بر وجود خارجی یک شیء قلمداد می‌کنند. در چنین دیدگاهی، اگر کسی به‌تنهایی در جزیره‌ای زندگی کند و با کسی تعاملی نداشته باشد، معنای الفاظ را می‌آموزد. اما ویتگنشتاین دو دلیل علیه زبان خصوصی اقامه می‌کند. توجه او به کاربردهای الفاظ برای دریافت معنای آنها، نشان می‌دهد که او زبان را هویتی برآمد از زندگی اجتماعی می‌داند و بر عمومی بودن آن تأکید دارد. یکی از استدلال‌های او در نفی زبان خصوصی بر این مساله تأکید دارد که پذیرش زبان خصوصی، یادگیری زبان را غیرممکن می‌سازد، حال آنکه هر انسانی در یک جامعه زبانی، زبان را می‌آموزد، بی‌آنکه بداند در ذهن افراد دیگر چه معنایی از لفظ وجود دارد. ویتگنشتاین بیان می‌کند که حالات درونی، شرط لازم برای یادگیری مفاهیم به شمار نمی‌آیند. او عملیات زبانی را مثال می‌زند. آنچه در عملیات زبانی رخ می‌دهد، توجه به حالات درونی کسی که یک سلسله از اعداد را با نظم خاصی در پی یکدیگر آورده نیست و اگر هم باشد، اهمیتی ندارد. مهم آن است که شخص بتواند منطق حاکم بر سلسله اعداد را کشف کند و آن کار را با توجه به سلسله اعداد انجام دهد، امری که در دسترس اوست. بنابراین ویتگنشتاین با استدلال نشان می‌دهد که پذیرش زبان خصوصی به معنای نفی معناداری است و از آنجا که برای ما معنا دارانده، متوجه می‌شویم که بر هویات خصوصی دلالت نمی‌کنند بلکه معنای خود را از کاربرد خود به دست می‌آورند. آنتونی کنی در کتاب خود ویتگنشتاین که به فارسی نیز ترجمه شده است، در باب زبان خصوصی نیز با بیانی ساده و شیوا سخن گفته است و علاقه‌مند به این مباحث می‌تواند نکات بیشتر را در آنجا ببیند.

۶. ریچارد ماروین هر، فیلسوف مهم انگلیسی که در فلسفه اخلاق و دیگر زمینه‌های فلسفی آثار ارزشمندی داشت. آر. ام. هر، زبان اخلاق را زیرمجموعه زبان توصیه‌گر می‌دانست. منظور از گفتار توصیه‌ای، گفتاری است که به پرسش‌های عملی پاسخ می‌دهد. به ادعای هر، جمله «باید راست گفت»، نه از واقعیتی خبر می‌دهد و نه درصدد ابراز احساس و جهت‌گیری گوینده یا برانگیختن احساس در شنونده است، بلکه به مخاطب می‌گوید که چکار بکند، گویا مخاطب از گوینده پرسیده است که چه کاری بکنم؟ و گوینده با جمله باید راست گفت پاسخ داده است. (زبان اخلاق، آر. ام. هر، ترجمه امیردبیانی، نشر طرس، ص ۲۲)

7. Kantian metaphor

8. Stoics

9. Hierocles

10. Montaigne

11. Bentham

12. Groundwork of the Metaphysic of Morals